

کشور منتظر نتیجه واحدی نبود: تخریب صنایع خانگی، مقروض شدن سریع دهقانان، ظهور بطشی صنایع سرمایه‌داری، ولی علاوه بر آن افزایش صادرات مواد غذایی به قیمت وخیم تر شدن قحطی و فلاکت. هندوستان، کشوری که در آن قحطی به شکلی ثابت احساس می‌شود، عموماً گندم و برنج صادر می‌کند؛ حدود ۲۰ میلیون کنتال گندم و ۲۰ تا ۳۰ میلیون کنتال برنج.

در روسیه نیز وضع به همین منوال است. طبق تازه‌ترین محاسبات، دهقانان در آنجا سالیانه حدود ۱۳۸۷ میلیون پود^۱، غله تولید می‌کنند (بعد از کسر کردن مقدار بذرافشانی)، برای تغذیه خودشان به ۱۲۸۶ میلیون پود چاودار و برای تغذیه دام‌هایشان به ۴۷۷ میلیون پود دیگر احتیاج دارند. بنابراین اگر دهقانان بخواهند خود و دام‌هایشان از تغذیه مناسبی برخوردار باشند، بایستی کمبودی برابر ۳۷۶ میلیون پود را جبران نمایند. ولی به جای این کار غلاتشان را هم به فروش می‌رسانند. آنها برای پرداخت مالیات‌هایشان هیچ چیزی به جز غلات برای فروش ندارند. احتمالاً همین دلایل است که دهقانان چینی را، علی‌رغم احتیاج خودشان، به فروش گندم و برنج وامی‌دارد. مسلماً تمام کشورها برای تولید گندم مناسب نیستند. از سوی دیگر نیز تغذیه با آرد گندم ضرورت مطلق ندارد. تلاش‌هایی برای جایگزینی غلات دیگری چون ذرت، برنج و ارزن به جای گندم و چاودار صورت گرفته‌اند. این تلاش‌ها تا زمانی که واردات گندم افزایش یابد و احتیاج به جایگزین کردن آن احساس نشود موفقیت‌آمیز نخواهند بود. ولی اگر روزی برسد که تمام زمین اختصاص یافته به گندم و چاودار به زیر کشت برود و قیمت این غلات همچنان در حال افزایش باشد ذهن نوآوران به سرعت متوجه جایگزین کردن این محصولات با محصولات مشابه‌ای که از مناطق استوایی به دست می‌آیند خواهد گردید، و در نتیجه امریکای مرکزی، شمال برزیل، مناطق وسیعی از آفریقا و هندوستان و جزایر سوند که برای کشت گندم مساعد نیستند به نوبت با تولیدکنندگان غله اروپایی وارد رقابت خواهند شد.

به طور طبیعی این رقابت نیز باید روزی پایان یابد و خصوصیت مخربش را از دست بدهد. سطح زمین محدود است و شیوه تولید سرمایه‌داری با سرعتی سرسام‌آور گسترش می‌یابد؛ و به دنبال آن، بحران ارضی ناشی از رقابت میان کشورهای عقب‌افتاده و کشورهای صنعتی پیشرفته بالاخره روزی به پایان خواهد رسید. ولی زمانی که این رقابت پایان گیرد، شیوه تولید سرمایه‌داری تمام امکانات گسترش بیشترش را از دست خواهد داد. این توسعه مداوم، اصل حیاتی این شیوه تولید محسوب می‌شود، زیرا انقلاب در تکنیک و انباشت سرمایه بی‌وقفه در حال ترقی است و تولید بیش از پیش به شکل تولید عظیم توده‌ای درمی‌آید، درحالی‌که سهم دریافتی توده‌ها روزبه‌روز در حال کاهش است. بنابراین بحران ارضی تنها در چارچوب بحران عمومی تمام جامعه سرمایه‌داری می‌تواند به پایان برسد. آیا به این دوره نزدیک یا از آن دور می‌شویم؟ مسلم این است که بحران ارضی در جامعه سرمایه‌داری دیگر نمی‌تواند متوقف شود. اگر هزینه‌های سرمایه‌داری

تاکنون فقط کشاورزی اروپای غربی را از پا درمی آوردند امروزه به سوی رقبای آن در ایالات متحده، روسیه و غیره نیز متوجه شده‌اند. این به هیچ وجه بدین معنی نیست که بحران ارضی در اروپای غربی به پایان خود نزدیک می‌شود، برعکس می‌توان چنین استنباط کرد که دامنه این بحران گسترش می‌یابد. اکنون ۲۰ سال است که اقتصاددانان خوش‌بین، به خصوص لیبرال‌ها، پایان قریب‌الوقوع بحران ارضی را پیشگویی کرده‌اند؛ ۲۰ سال است که این بحران وخیم‌تر شده و دامنه‌اش سال‌به‌سال گسترش یافته است. ما نباید آن را پدیده‌ای گذرا بدانیم، بلکه باید به‌عنوان پدیده‌ای دائم در نظر بگیریم؛ پدیده‌ای که تمام زندگی اقتصادی و سیاسی را دگرگون می‌کند.

در اینجا از تحقیق درباره چگونگی تأثیر این بحران بر صنعت خودداری می‌کنیم. تنها در نظر داشته باشیم که توسعه این بحران عمدتاً توسط صنعت دامن زده شد. دیگر دوره این ضرب‌المثل گذشته است که می‌گفتند: «زمانی که دهقان پول داشته باشد همه دارند.» وظیفه ما در اینجا تنها بررسی آن دسته از تغییرات در کشاورزی است که بر اثر رقابت محصولات غذایی قاره‌های دیگر، یا به وجود آمدند یا شرایطشان مهیا شده است.

د. کاهش تولید غلات

برای مالکان ارضی و کشاورزان اولین وسیله و ساده‌ترین وسیله تقاضای کمک و همکاری از دولت، یعنی شوریدن علیه «منچستریانسم غم‌انگیز»^۱ است. یعنی مالکیت ارضی اروپا، که قدرت اقتصادی‌اش را از دست داده است و نمی‌تواند بار هزینه‌های ناشی از شرایط تولید سرمایه‌داری را به دوش توده‌های جمعیت منتقل نماید، بایستی از طریق تصویب برخی قوانین در مورد غلات، کاهش ارزش پول، تشویق‌های پولی و اقدامات دیگری از این قبیل قدرت سیاسی را برای خود تدارک ببیند.

بیهوده است اگر بخواهیم بار دیگر توجیهات نظری این اقدامات را مورد بحث قرار دهیم؛ بحث‌هایی که نظریات گوناگون موجود در آنها برای همه شناخته شده است و اظهار نظر جدید در این موارد دشوار به نظر می‌رسد. این بحث به قدری بیهوده است که خود متخصصان کشاورزی نیز متوجه شده‌اند که این «وسایل کوچک» آنها را به جایی نخواهند رساند. تلاش‌های‌شان برای ترقی مصنوعی بهای مواد غذایی در کلیه کشورهای متمدن با مقاومت شدید طبقه کارگر، که قبل از همه اثراتش را حس خواهد کرد، مواجه شده است. تا امروز قوانین گمرکی به هیچ وجه در خدمت کشاورزی نبوده‌اند. ولی اگر روزی شرایطی ایجاد شود که این قوانین واقعاً عمل کنند و باعث افزایش قیمت غلات شوند، برای اکثریت جمعیت چنان وضع غیرقابل تحملی به وجود می‌آید که در مقابل خشم و انزجار آنها مجبور به عقب‌نشینی می‌شویم. برداشت نامطلوب محصول در سال ۱۸۹۱ در فرانسه بلافاصله باعث کاهش مالیات‌های گمرکی بر روی غلات گردید (از ژوئیه ۱۸۹۱ تا ژوئیه

1. triste manchestérianisme

۱۸۹۲). این امر در آلمان نیز (البته نه بلافاصله) موجب کاهش دائم این‌گونه مالیات‌ها گردید. در انگلستان حتی یک سیاستمدار جدی وجود ندارد که جرأت کند به سود افزایش مصنوعی قیمت مواد غذایی سخن بگوید. در آنجا طبقه کارگر بسیار قدرتمند است. ولی رقابت با انگلستان طرفدار تجارت آزاد به سایر کشورهای صنعتی نیز اجازه نمی‌دهد مالیات‌های‌شان را زیاده از حد افزایش دهند. پافشاری انگلستان در آزاد گذاشتن واردات مواد غذایی، سرمایه‌داران قاره را مجبور می‌کند برای جلوگیری از هر گونه افزایش مالیات‌های گمرکی و مقاومت در برابر آن، به حدی که بتواند اثرات رقابت محصولات خارجی را خنثا نماید، به کارگران بپیوندند.

اگر مالیات‌های حمایت‌کننده از محصولات کشاورزی در اروپا به سطح بالایی نرسیده‌اند این امر را باید قبل از هر چیز مدیون قدرت کارگران انگلیسی باشیم.

و به‌علاوه اگر سیاست فعال حمایت از کشاورزی امکان‌پذیر بود، اثراتش نه در خدمت کل کشاورزی، بلکه فقط به نفع مالکیت ارضی بود، بدین معنی که با بالا نگه داشتن بهره مالکانه قیمت زمین را بالا نگه می‌دارد و مدت‌زمانی را که هزینه‌ها بر کشاورزی سنگینی می‌کنند طولانی‌تر می‌کند. صحت این موضوع، بعد از آنچه در فصل گذشته عنوان شد، دیگر احتیاجی به دلایل ویژه ندارد.

تلاش‌هایی که از طریق عوارض گمرکی و سایر «اقدامات بی‌اهمیت» برای حمایت از کشاورزی اروپا در رقابت با خارج صورت می‌گیرند هیچ‌گونه موفقیتی را نوید نمی‌دهند؛ تنها نتیجه این تلاش‌ها، کند نمودن آهنگ تطبیق کشاورزی با شرایط جدید است.

با این حال تطبیق مذکور آشکارا صورت می‌گیرد.

یکی از امتیازات اصلی رقابت ماوراء بحار و فور زمین است که به آن اجازه می‌دهد تنها بهترین زمین‌ها و مساعدترین آنها برای کشاورزی را به زیر کشت درآورد.

در اروپا وضع به شکل دیگری است. به مجرد اینکه یک واحد کشاورزی خودکفا می‌شد مجبور بود کلیه محصولات مورد احتیاجش را تولید کند و این امر صرف‌نظر از مساعد بودن یا نبودن خاک در تولید این یا آن محصول صورت می‌گرفت. حتی بر روی زمین‌های نابارور، سنگلاخ و شیب‌دار نیز غلات کشت می‌شدند. جایگزین شدن تولید کالایی به جای تولید برای مصارف شخصی نیز در ابتدا تغییرات زیادی در این وضع به وجود نیاورد؛ برعکس، به دنبال افزایش سریع جمعیت، احتیاج به غلات افزایش یافت و در نتیجه به زیر کشت در آوردن زمین‌های هر چه نابارورتر نیز ضرورت یافت.

به محض شروع رقابت ماوراء بحار این وضع تغییر کرد. احتیاج، دیگر باعث گسترش کشت غلات بر روی زمین‌های نامساعد نمی‌گردید؛ و در نقاطی که شرایط اجازه می‌داد این قبیل کشت‌ها جای خودشان را به تولید محصولات دیگری می‌دادند.

این گرایش به علت وجود شرایط زیر تشدید هم شد. رقابت ماوراء بحار قبل از همه و به شکلی کوبنده در بازار غلات ایجاد شد. کشت غلات، مثلاً در مقایسه با دام‌داری متمرکز، کشت سیب‌زمینی، ترب‌سیاه، کلم و سایر سبزیجات، هم ساده‌تر است و هم به کارهای مقدماتی و افراد

کمتری احتیاج دارد. از سوی دیگر در میان مواد غذایی، غلات جزء کالاهایی محسوب می‌شوند که ارزش ویژه آنها نسبت به وزن و حجم‌شان بیش از بقیه است. این موضوع در جدولی متعلق به سته‌گاست آورده شده است. طبق این جدول، برای یک کنتال و فاصله‌ای برابر یک مایل، هزینه‌های حمل‌ونقل در مقایسه با ارزش کالاها به شرح زیرند:

نوع کالا	قیمت بازار برای هر کنتال به فنیگ	هزینه حمل‌ونقل راه زمینی برابر ۱۵ فنیگ برای هر کنتال در مایل	هزینه حمل‌ونقل از طریق خط‌آهن، ۲/۵ فنیگ برای هر کنتال در مایل
- علوفه	۵۰	٪۳۰/۰۰	٪۵/۰۰
- چغندر	۱۰۰	٪۱۵/۰۰	٪۲/۵۰
- کاه	۱۰۰	٪۱۵/۰۰	٪۲/۵۰
- سیب‌زمینی	۱۵۰	٪۱۰/۰۰	٪۱/۶۶
- علوفه خشک	۲۰۰	٪۷/۵۰	٪۱/۲۵
- شیر و میوه‌های تازه	۴۰۰	٪۳/۷۵	٪۰/۶۲
- گندم	۱۰۰۰	٪۱/۵۰	٪۰/۲۵
- حیوانات زنده	۲۰۰۰	٪۰/۲۵	٪۰/۲۵

بنابراین گندم در ردیف اول قرار می‌گیرد. هزینه‌های حمل‌ونقل حیوانات زنده از طریق استفاده از خطوط آهن کاهش نیافته‌اند. البته این موضوع واقعیت دارد که سرعت حمل‌ونقل آنها افزایش زیادی پیدا کرده است. هزینه‌های حمل‌ونقل آنها با مخارج حمل‌ونقل گندم معادل‌اند. ولی گندم به خوبی تحمل حمل‌ونقل‌های طولانی، انبار شدن، تخلیه، بارزدن و مسافرت در دریا را دارد، حال آنکه حیوانات زنده از مسافرت‌های طولانی به‌خصوص مسافرت در دریا رنج می‌کشند. به طور طبیعی انبارکردن آنها غیرممکن است. غلات به علت مقاومت‌شان در برابر مشکلات حمل‌ونقل و مدت آن، بر بسیاری از محصولات کشاورزی مانند گوشت، شیر، میوه، سبزیجات و تخم‌مرغ برتری دارند.

بنابراین به خوبی می‌توان مشاهده کرد که رقابت خارجی، اول در محدوده تولید غلات به چشم می‌خورد. به طوری که کشاورزان اروپایی، که به علت ماهیت زمین‌هایی که در دسترس دارند قادر به چنین تولیدی نیستند، نجات خود را در تولید کالاهای دیگری که نام برده شد جست‌وجو می‌کنند. ولی این تغییر به دلخواه آنها صورت نمی‌گیرد. این تغییر تنها در نقاطی امکان‌پذیر است که برای این محصولات بازاری موجود باشد. با این همه، تکامل اقتصادی در اینجا به نفع آنهاست. مشاهده کردیم که چگونه بر اثر تعدادی عوامل تاریخی و فیزیولوژیک، مصرف گوشت در شهرها اهمیتی بیش از روستاها پیدا کرد. از آنجا که جمعیت شهری با سرعتی بیش از مجموع جمعیت در حال

افزایش است، بنابراین تقاضا برای گوشت نیز سریع‌تر افزایش می‌یابد. از سوی دیگر، تا همین اواخر در این قرن، تولید شیر، سبزیجات، میوه‌جات، تخم‌مرغ و غیره برای بازار، تنها به نواحی معینی در مجاورت شهرها محدود می‌شد. در دهکده و در شهرهای کوچک، همه خانواده‌ها، چه خانواده‌های دهقانان و چه غیردهقانان، به اندازه کافی به کشاورزی می‌پرداختند تا بتوانند احتیاجات خودشان را تأمین کنند. ولی در شهرهای بزرگ این کار امکان‌پذیر نیست. در نتیجه، بلافاصله بعد از اینکه شهرهای بزرگ بخش قابل‌ملاحظه‌ای از جمعیت را دربرگرفتند، تقاضا برای این محصولات شدت می‌یابد و تولیدشان برای بازار در جهت منافع پولی دهقان و نه الزاماً در جهت سلامت صورت می‌گیرد؛ خانواده دهقان، در گذشته شیر و تخم‌مرغ تولیدشده در مزرعه خودشان را مصرف می‌کردند؛ اکنون این محصولات به بازار رفته، جای خود را به جوشانده قهوه، مشروب و سبب‌زمینی داده‌اند. حتی افزایش مصرف گوشت اگر با افزایش مصرف سبب‌زمینی و کاهش مصرف شیر و غلات همراه باشد زیان‌آور است.^۱ البته این امر مانع نمی‌شود که آمارگر از طریق نشان دادن افزایش مصرف این «کالاها» بکوشد افزایش رفاه جمعیت را نتیجه بگیرد.

توسعه وسایل حمل‌ونقل که موجب گردید کشت غلات دیگر به صرفه نباشد، نتیجه دیگرش این است که در بسیاری از مناطق و در مقیاسی وسیع امکان تولید گوشت، شیر و غیره را برای فروش فراهم می‌سازد، زیرا بازاری که تا امروز به روی این قبیل محصولات بسته بود اکنون در دسترس‌شان قرار گرفته است.

در نقاطی که این عوامل وارد عمل می‌شوند، گرایش‌های مساعد برای بهره‌برداری‌های کوچک تشدید و گرایش‌های مساعد برای بهره‌برداری‌های بزرگ تضعیف می‌گردند؛ و از آنجایی که در تولید غلات، واحدهای بزرگ بر واحدهای کوچک برتری دارند، بنابراین بر اثر رقابت با ماوراء بحار این واحدها صدمه بیشتری می‌بینند. کشاورزی پس‌زده‌شده از بازار غلات به محدوده‌هایی پناه می‌برد که در آنجا واحدهای کشاورزی کوچک آسان‌تر قادر به دفاع از خود در مقابل واحدهای بزرگ‌اند.

ولی در مورد اثرات این عوامل نباید اغراق کرد. این عوامل در همه نقاط نمی‌توانند وارد عمل شوند. در همه‌جا برای شیر، سبزیجات، گوشت و غیره بازار وجود ندارد. علاوه بر آن، مثلاً برای افزایش تعداد دام‌ها به سرمایه‌ای اضافی و نیز کارگران اضافی احتیاج است که هر کشاورزی قادر به تهیه آنها نیست.

کشوری که در آن عوامل مورد بحث با نیرویی بسیار و قبل از هر جای دیگر عمل کردند انگلستان بود؛ کشوری که آب‌وهوا برای مراتع بسیار مساعد و جمعیت شهری از همان ابتدا قابل‌ملاحظه بود. در بریتانیای کبیر، حتی در سال ۱۸۵۱، تعداد افراد در شهرها و روستاها برابر بود، حال آنکه در پروس در سال ۱۸۴۹، تنها کمی بیش از $\frac{1}{4}$ جمعیت (۲۸٪) در شهرها ساکن بودند، و امروزه در امپراتوری آلمان تازه جمعیت‌های شهری و روستایی با هم برابرند.

به‌علاوه در انگلستان نظام مزارع سرمایه‌داری وجود دارد که کشاورز را مجبور می‌کند هر سال به طور

مرتب اجاره‌اش را پرداخت کند، و این امکان برایش وجود نداشته باشد که از طریق به رهن گذاشتن زمین و سالی به دست آورد که بتواند مدت طولانی تری شکلی از بهره‌برداری را که دیگر اقتصادی نیست ادامه دهد؛ و به دنبال آن، کشاورزان را مجبور می‌کند هر چه زودتر خودشان را با شرایط جدید وفق دهند.

بنابراین زمانی که رقابت مواد غذایی ماوراء بحار توسعه یافت، انگلستان به علت شرایط جغرافیایی و فعالیت تجاری‌اش اولین کشوری بود که در معرض این رقابت قرار گرفت. فزونی واردات بر صادرات گندم و آرد گندم در انگلستان، به طور متوسط برابر بود با:

$$۱۸۷۳ - ۱۸۷۵ \quad ۲۱,۱۹۱,۰۰۵ \text{ کوارتر} = \frac{۵۰}{۵۰} \%$$

$$۱۸۸۳ - ۱۸۸۵ \quad ۱۷,۹۴۴,۰۰۰ \text{ کوارتر} = \frac{۶۴}{۲۰} \%$$

$$۱۸۹۳ - ۱۸۹۵ \quad ۲۲,۸۹۶,۰۰۰ \text{ کوارتر} = \frac{۷۶}{۹۲} \%$$

از کل مقدار گندمی که در دسترس انگلستان قرار می‌گرفت. بنابراین تنها $\frac{۱}{۴}$ گندم مصرفی انگلستان از خاک خودش به دست می‌آید.

کشاورزان انگلیسی از همان ابتدا متوجه شدند که زمان بستن مالیات بر غلات سپری شده است. انگلستان دیگر آن قدر دموکراتیک بود و جمعیت صنعتی به اندازه کافی قوی و جمعیت روستایی به قدر کافی ضعیف بود که کسی جرأت گران کردن مصنوعی نان را نداشته باشد.

کشاورزی بر سر دوراهی زیر قرار گرفت: یا یک ورشکستگی قریب‌الوقوع، یا تحولی سریع در شرایط بهره‌برداری‌اش. در اغلب موارد راه‌حل دوم عملی شد. مالکان ارضی مجبور شدند بهره‌های مالکانه را کاهش دهند (در ایرلند زیر فشار قوه مقننه و در انگلستان زیر فشار قوی اجاره‌داران). در این سال‌های اخیر، اجاره در بهترین مناطق ۲۰٪ تا ۳۰٪ کاهش یافته است و در مناطق نامساعد این کاهش از ۵۰٪ به بالاست. ولی همزمان، مخارجی که مالک ارضی برای برخی کارهای ساختمانی و اصلاحی بایستی با آنها موافقت می‌کرد نیز افزایش یافتند. گزارش کمیسیون کشاورزی انگلستان، که تا به حال چندین بار از آن نام برده شده است، مثال‌های زیادی در این زمینه دارد. یکی از آنها را دربارهٔ ملکی در نورفولک در نظر می‌گیریم. در آنجا مخارج مختلف به لیرة استرلینگ به شرح زیرند:

۱۸۹۴	۱۸۸۵	۱۸۷۵	
۱۷۹۶	۲۷۲۵	۴۱۳۹	- مقدار اجاره
۱۲۱۶	۱۱۶۶	۱۱۲۲	- مخارج برای ملک
$\frac{۶۷}{۷} \%$	$\frac{۴۲}{۸} \%$	$\frac{۲۷}{۱} \%$	- سهم اجاره‌ها در مخارج به درصد
۵۸۰	۱۵۵۹	۳۰۱۷	درآمد خالص

بنابراین درآمد خالص مالک از ۷۵,۰۰۰ فرانک به ۱۴,۵۰۰ فرانک می‌رسد.

ولی این کاهش هزینه‌هایی که بهرهٔ مالکانه بر کشاورزی تحمیل می‌کند کافی نبود. همزمان، گذار از کشت غلات به پرورش دام صورت گرفت. سالانه در انگلستان به طور متوسط این مقدار

گندم برداشت می شد (بدون در نظر گرفتن بذر):

کوارتر گندم	۱۳,۱۶۹,۰۰۰	۱۸۵۹ تا ۱۸۵۲
کوارتر گندم	۱۲,۲۵۴,۰۰۰	۱۸۶۷ تا ۱۸۶۰
کوارتر گندم	۱۱,۶۳۲,۰۰۰	۱۸۷۵ تا ۱۸۶۸
کوارتر گندم	۸,۷۷۰,۰۰۰	۱۸۹۰ تا ۱۸۸۹

از آن تاریخ به بعد تولید به سطح ۷ میلیون کوارتر کاهش یافته است.
سطح زیر کشت گندم به شرح زیر بود:

جریب	۳,۸۰۱,۰۰۰	۱۸۷۰ تا ۱۸۶۰
جریب	۲,۵۴۵,۰۰۰	۱۸۸۹
جریب	۱,۹۸۵,۰۰۰	۱۸۹۴
جریب	۱,۴۱۷,۴۰۳	۱۸۹۵
جریب	۱,۶۹۳,۹۵۷	۱۸۹۶

ولی برعکس، سطح زمین های مراتع افزایش یافت. در بریتانیای کبیر این مساحت در سال ۱۸۷۵ به ۱۳,۳۱۲,۰۰۰ جریب، در سال ۱۸۸۵ به ۱۵,۳۴۲,۰۰۰ جریب و در سال ۱۸۹۵ به ۱۶,۶۱۱,۰۰۰ جریب رسید.

در آلمان، تحولات به گونه ای دیگر بود. موقعیت قاره ای این کشور، مالیات هایش بر غلات و خصوصیت محافظه کارانه دهقانان باعث تأخیر در این تحول گردیدند؛ از سوی دیگر، این تحول مصادف شد با گذار از بهره برداری عقب افتاده به بهره برداری متمرکز، و رها کردن آیش و روی آوردن از کشت به طریق سه تناوبی به کشت متناوب. این عوامل اخیر به طور طبیعی باعث گسترش کشت غلات می شوند. بنابراین کاهش کشت غلات و جایگزین شدن آن با پرورش دام و تولید سبزیجات و میوه جات تنها به برخی نواحی آلمان محدود است و به شکلی عمومی آشکار نمی شود.
در امپراتوری آلمان، سطح زیر کشت غلات به شرح زیر بود:

افزایش (+) کاهش (-) تا ۱۸۸۳	۱۸۹۶	۱۸۹۴	۱۸۹۳	۱۸۸۳	۱۸۷۸	
- ۵۶,۲۰۰	۲,۲۴۰,۹۰۰	۲,۳۹۸,۲۰۰	۲,۳۰۶,۱۰۰	۲,۲۲۲,۵۰۰	- برای گندم	
+ ۱۶۵,۰۰۰	۵,۹۸۲,۱۰۰	۶,۰۱۶,۹۰۰	۵,۸۱۷,۱۰۰	۵,۹۵۰,۲۰۰	- برای چاودار	
- ۷۸,۰۰۰	۱,۶۷۶,۳۰۰	۱,۶۲۷,۱۰۰	۱,۷۵۴,۳۰۰	۱,۶۲۳,۳۰۰	- برای جو	
+ ۲۰۵,۸۰۰	۳,۹۷۹,۶۰۰	۳,۹۷۹,۶۰۰	۳,۷۷۲,۸۰۰	۳,۷۵۳,۱۰۰	- برای جو دوسر	

بنابراین سطح زیر کشت غلات مهم تنها به شکل نامحسوسی تغییر کرده است. در سال ۱۸۸۳، ۱۵,۷۲۴,۰۰۰ هکتار زمین زیر کشت انواع غلات (به اضافه حیویات) بود، ولی در سال ۱۸۹۳ این سطح برابر بود با ۱۵,۹۹۲,۰۰۰ هکتار؛ یعنی افزایشی برابر ۲۶۸,۰۰۰ هکتار. در همین زمان، سطح مراتع و زمین های آیش از ۳,۳۳۶,۸۳۰ هکتار به ۲,۷۶۰,۳۴۷ هکتار رسید، یعنی ۵۷۶,۴۸۳ هکتار کاهش یافت. ولی در عین حال که سطح زیر کشت غلات عمدتاً تغییری نمی کرد، تعداد دامها طبق آمار به شکل قابل ملاحظه ای افزایش می یافت:

سال	انواع گاو	خوک	سال	انواع گاو	خوک
۱۸۷۳	۱۵,۷۷۶,۷۰۹	۷,۱۲۴,۱۰۰	۱۸۹۲	۱۷,۵۵۵,۷۰۰	۱۲,۱۸۴,۳۰۰
۱۸۸۳	۱۵,۷۸۶,۸۰۰	۹,۲۰۴,۲۰۰	۱۸۹۷	۱۸,۴۹۰,۸۰۰	۱۴,۲۷۴,۶۰۰

بدین ترتیب، در حالی که بین سال های ۱۸۷۳ و ۱۸۸۳ تعداد گاوها تنها به شکلی نامحسوس افزایش یافت (۱۰,۰۰۰ رأس) در عرض ۱۰ سال بعد از این تاریخ افزایشی برابر ۲ میلیون و در ظرف ۵ سال گذشته افزایشی معادل ۱ میلیون رأس را نشان داد. در فرانسه وضعیت تولید غلات با وجود مالیات های سنگین از این هم وخیم تر بود. سطح زیر کشت در آنجا (به هکتار) به شکل زیر بود:

افزایش (+) کاهش (-) تا ۱۸۶۲	۱۸۹۲	۱۸۸۲	۱۸۶۲	۱۸۴۰	
- ۷۹۴,۰۰۰	۱۴,۸۲۷,۰۰۰	۱۵,۰۹۶,۰۰۰	۱۵,۶۲۱,۰۰۰	۱۴,۵۵۲,۰۰۰	- غلات
+ ۷۵۹,۰۰۰	۳,۵۳۲,۰۰۰	۳,۵۳۸,۰۰۰	۳,۷۷۳,۰۰۰	۱,۵۵۷,۰۰۰	- مراتع مصنوعی
					- مراتع طبیعی و
					چراگاهها
+ ۸۹۹,۰۰۰	۵,۹۲۰,۰۰۰	۵,۵۳۷,۰۰۰	۵,۰۲۱,۰۰۰	۴,۱۹۸,۰۰۰	- زمین های زیر
					آیش
- ۱,۷۸۴,۰۰۰	۳,۳۶۴,۰۰۰	۳,۶۴۴,۰۰۰	۵,۱۴۸,۰۰۰	۶,۷۶۳,۰۰۰	

بنابراین سطح زیر کشت غلات از سال ۱۸۶۲ به بعد به شکل قابل ملاحظه ای کاهش یافته است. مسلماً از دست دادن زمین در سال ۱۸۷۱ (۱,۴۵۱,۰۰۰ هکتار) به این امر کمک کرده است؛ ولی این کاهش بیش از آن بود که از طریق تقلیل زمین های زیر آیش جبران گردد. کاهش سطح زیر کشت غلات از سال ۱۸۸۲ تا ۱۸۹۲ ادامه یافت، حال آنکه با وجود از دست رفتن بخشی از خاک، بر سطح مراتع و چراگاهها افزوده شد.

طبق آمار تعداد گاوها نیز رو به افزایش گذاشت، حال آنکه تعداد اسبها رو به کاهش نهاد:

۱۸۹۲ (۸۶ بخش)	۱۸۸۲ (۸۶ بخش)	۱۸۶۲ (۸۹ بخش)	
۲,۷۹۴,۵۲۹	۲,۸۳۷,۹۵۲	۲,۹۱۴,۴۱۲	- اسب
۱۳,۷۰۸,۹۹۷	۱۲,۹۹۷,۰۵۴	۱۲,۰۱۱,۵۰۹	- گاو

ولی اگر اقتصاددانان خوش بین تصور می کردند با گذار از تولید غلات به تولیداتی مانند گوشت، شیر، میوه و غیره می توان کشاورزی را در مقابل رقابت ماوراء بحار حفظ کرد، مرتکب اشتباه شده بودند. تحولات تکنیکی و انباشت سرمایه بدون وقفه جریان دارند، و در نتیجه آن ما شاهد تکامل در وسایل حمل و نقل و کاهش هزینه های آن، سرعت حمل و نقل و تکمیل روش های حفاظت از محصولات هستیم. ولی این صرفاً بدان معنی است که رقابت ماوراء بحار نیز قدم به قدم در این محدوده ها نفوذ می کند؛ محدوده هایی که کشاورزی اروپا در شرایط عسرتش در آنها پناهگاهی می جوید. ۲۵ سال پیش تقریباً کلیه حیوانات زنده وارد شده به انگلستان از اروپا آورده می شدند. امروزه تقریباً هیچ بخشی از این واردات از اروپا نمی آید و قسمت عمده آن از امریکای شمالی وارد می شود؛ و در وضعیت فعلی، وارد کردن آن حیوانات از طریق دریا از امریکای جنوبی به صرفه تر است.

واردات انگلستان از نظر انواع گاوهای زنده به شرح زیر بود:

سال	از اروپا	از ایالات متحده	از کانادا	از جمهوری آرژانتین
۱۸۷۶	٪۹۹	-	٪۱	-
۱۸۸۶	٪۴۳	٪۳۶	٪۲۱	-
۱۸۹۱	٪۱۶	٪۶۲	٪۲۱	٪۱
۱۸۹۵	-	٪۶۷	٪۲۳	٪۹

تعداد گاوهای وارد شده به شرح زیر بود:

سال	کشور مبدأ			
	کانادا	ایالات متحده	جمهوری آرژانتین	سایر کشورها
۱۸۹۵	۹۵,۹۹۳	۲۷۶,۵۳۳	۹۳,۴۹۴	۳۵۴۵
۱۸۹۶	۱۰۱,۵۹۱	۳۵۳,۱۱۹	۶۵,۶۹۹	۲۱۴۳
۱۸۹۷	۱۲۶,۴۹۵	۴۱۶,۲۹۹	۷۳,۸۶۷	۱۶۷۵

آمار در مورد گوسفندهای زنده وارد شده به انگلستان به شرح زیر است:

سال	از آمریکا	از آلمان	از اسپانیا	از هند	از ایالات متحده	از کانادا	از آرژانتین	از سایر کشورها
۱۸۷۶	٪۲۴	٪۵	٪۳۰	٪۴۰	-	-	-	-
۱۸۸۶	-	٪۹	٪۳۲	٪۴۵	٪۳	٪۹	-	٪۱
۱۸۹۱	-	٪۱۲	-	٪۶۱	٪۷	٪۹	٪۶	٪۲
۱۸۹۵	-	-	-	-	٪۶	٪۲۱	٪۲۹	٪۲

اگرچه در زمینه واردات گوسفندهای زنده، اروپا دیرتر توسط کشورهای ماوراء بحار از بازار انگلستان حذف شد ولی این حذف با سرعت بیشتری همراه بود.

۲۰ سال پیش از این، گوشت فقط به صورت کنسرو (گوشت نمک‌سود و دود داده‌شده) در دریاها حمل می‌شد. بعد از آن، روش‌های حفاظت از گوشت تازه توسط سرما چنان تکاملی یافتند که واردات گوشت تازه انگلستان از ماوراء بحار دائم در حال افزایش است. در سال ۱۸۷۶، مقدار ۳۴,۶۴۰ کنتال انگلیسی گوشت تازه گاو وارد گردید؛ در سال ۱۸۹۵، این تعداد به ۲,۱۹۱,۰۳۷ کنتال و در سال ۱۸۹۷ به ۳,۰۱۰,۳۸۷ کنتال رسید. قسمت اعظم آن از ایالات متحده آورده می‌شد.

گوشت تازه گوسفند تنها از سال ۱۸۸۲ به صورت جداگانه در آمار تجارت انگلیس وارد شده است. در این سال واردات آن به ۱۹۰,۰۰۰ کنتال می‌رسید؛ در سال ۱۸۹۵ این مقدار به ۲,۶۱۱,۰۰۰ کنتال و در سال ۱۸۹۷ به ۳,۱۹۳,۲۷۶ کنتال بالغ می‌شد. از این مقدار ۱,۶۷۱,۰۰۰ کنتال آن از استرالیا و ۷۱۵,۰۰۰ کنتال آن از آرژانتین وارد می‌گردید. ایالات متحده بدون شک همانند تولید غلات در تولید گوشت نیز از نظر صادرات به نقطه اوج خود رسیده است. بهره‌برداری غیرمتمرکز از مراتع، که تنها شیوه‌ای است که صادرات حیوانات ماوراء بحار را سودآور می‌کند، به مساحت‌های وسیع احتیاج دارد؛ مساحت‌هایی که افزایش جمعیت روزبه‌روز باعث کاهش آن می‌شود. در ایالات متحده این آمار به چشم می‌خورد:

سال	جمعیت	گاو شیری	گاو گوشتی و انواع دیگر گاو	گوسفند	خوک
۱۸۷۰	۳۸,۵۵۸,۰۰۰	۱۰,۰۹۶,۰۰۰	۱۵,۳۸۹,۰۰۰	۴۰,۸۵۳,۰۰۰	۲۶,۷۵۱,۰۰۰
۱۸۸۰	۵۰,۱۵۶,۰۰۰	۱۲,۰۲۷,۰۰۰	۲۱,۲۳۱,۰۰۰	۴۰,۷۶۶,۰۰۰	۲۴,۰۳۴,۰۰۰
۱۸۹۰	۶۲,۶۲۲,۰۰۰	۱۵,۹۵۴,۰۰۰	۳۶,۸۴۹,۰۰۰	۴۴,۳۳۶,۰۰۰	۵۱,۶۰۳,۰۰۰
۱۸۹۵	۶۹,۷۵۳,۰۰۰	۱۶,۵۰۵,۰۰۰	۳۴,۳۶۴,۰۰۰	۴۲,۲۹۴,۰۰۰	۴۴,۱۶۶,۰۰۰

تنها تعداد حیوانات شیرده افزایش نشان می‌دهد؛ تعداد حیواناتی که برای گوشت‌شان پرورش پیدا می‌کنند کاهش یافته است. اروپا دارای این امتیاز نیست، بلکه آرژانتین و استرالیا از این موقعیت سود می‌برند؛ یعنی کشورهایی که در آنها مساحت‌های وسیع اجازه گسترش بهره‌برداری از مراتع را می‌دهند. این دو کشور در حال حاضر در تأمین گوسفند و گوشت گوسفند انگلستان مهم‌ترین نقش را دارند، ولی صادرات گاو و گوشت گاو نیز با سرعت زیادی در حال توسعه است.

در سال ۱۸۹۰ تعداد ۱۵۰,۰۰۰ رأس گاو از جمهوری آرژانتین صادر شد؛ در سال ۱۸۹۴ این تعداد به ۲۲۰,۵۰۰ رأس گاو رسید.

غیر از تولید گوشت، برای کمک به اوضاع نامساعد کشاورزی، بر تولید محصولات دیگری چون شیر، میوه، سبزیجات و پرورش ماکیان نیز حساب می‌شود.

ولی در آینده‌ای نزدیک رقابت محصولات ماوراء بحار در این محدوده‌ها نیز ظاهر خواهد گردید. از هم‌اکنون نیز در برخی مناطق این رقابت احساس می‌شود؛ مثلاً در زمینه تولید میوه، که به‌شدت از جانب امریکا تهدید شده است، در آلمان این ضرورت احساس شد که سبب را تحت حمایت یوسف مقدس^۱ درآورند.

ولی چه‌بسا زمان رقابت با سبزیجات ماوراء بحار نیز فرارسیده باشد. مقدار پیاز وارد شده به انگلستان بین سال‌های ۱۸۷۶ و ۱۸۷۸ به طور متوسط سالیانه ۱,۸۹۳,۰۰۰ بواسوی انگلیسی^۲ بوده است؛ این رقم بین سال‌های ۱۸۹۳ و ۱۸۹۵ به ۵,۲۳۲,۰۰۰ بواسو رسید. اسپانیا در دوره اول تنها ۴۱,۰۰۰ بواسو پیاز وارد می‌کرد؛ این مقدار در دوره دوم به ۱,۳۰۰,۰۰۰ بواسو رسید. قسمت عمده واردات از هلند، فرانسه و مصر تأمین می‌شد.

ارزش سایر سبزیجات وارد شده به انگلستان بین سال‌های ۱۸۷۶ و ۱۸۷۸ به ۲۲۷,۰۰۰ لیره استرلینگ می‌رسید؛ این رقم بین سال‌های ۱۸۹۳ و ۱۸۹۵ به ۱,۱۰۰,۰۰۰ لیره استرلینگ بالغ می‌شد.

انگلستان از محدوده‌ای که کشورهای ایتالیا، مجارستان و روسیه را دربرمی‌گرفت تخم مرغ وارد می‌کرد؛ و در سال‌های اخیر نیز کوشش‌های موفقیت‌آمیزی در زمینه واردات شیر تازه از هلند و سوئد صورت گرفته‌اند.

بنابراین امروزه شرایط تکنیکی وارد شدن رقابت ماوراء بحار به زمینه تولید تخم مرغ، سبزیجات، شیر و غیره فراهم شده است، و کشورهای قدیمی صادرکننده مواد کشاورزی، هر قدر هم در آنها نیز مانند اروپا تولید غلات به علت پیدایش کشورهای جدید صادرکننده کاهش یابد، به این رقابت مبادرت بیشتری خواهند ورزید. تاکنون بهبود وسایل حمل و نقل برای محصولات رشته‌های

1. saint Joseph

۲. بواسوی انگلیسی برابر است با ۳۶/۳۴ لپتر.

فرعی کشاورزی تنها برای کشاورزان انگلستان ضرر داشته است؛ کشاورزان سایر کشورهای غیرصنعتی اروپا، به عنوان تأمین‌کنندگان این مواد برای انگلستان، از این موقعیت سود نیز برده‌اند. ولی بالاخره در این محدوده، صادرات کشاورزی اروپا بر اثر گسترش رقابت ماوراء بحار متوقف خواهد شد؛ البته به‌جز در شاخه‌هایی از تولید که اهمیت چندانی برای کشاورزی ماوراء بحار نداشته باشند. اگر تاکنون این رقابت تنها به واحدهای بزرگ کشاورزی سرایت کرده است، از این پس به عرصه‌هایی که در آنها واحدهای کوچک غالب‌اند نیز بسط پیدا می‌کند.

بدون هیچ‌گونه توضیحی می‌توان درک کرد که بحران ارضی تا چه حد وخیم خواهد گردید. با وجود این، کشاورزی اروپا هنوز منابع دیگری در اختیار دارد تا بتواند در مقابل دشمن ماوراء بحار از خود دفاع کند.

۵. پیوند صنعت و کشاورزی

تاکنون عمدتاً انگلستان را در نظر می‌گرفتیم. برای نشان دادن وسایل مبارزه علیه رقابت ماوراء بحار، که هم‌اکنون درباره آن صحبت می‌کنیم، مثال‌هایمان را از آن‌سوی کانال انتخاب نخواهیم کرد (زیرا در انگلستان این وسیله مبارزه تا امروز رشد زیادی پیدا نکرده است) بلکه آنها را از خود قاره و در جایی که بهترین شرایط موجودیت‌شان فراهم است، به‌خصوص در خود آلمان، انتخاب خواهیم کرد.

نظام اجاره‌ای اجازه می‌دهد هزینه‌های ناشی از رقابت با ماوراء بحار قبل از همه بر مالکیت ارضی تحمیل گردند. در نقاطی که مالک ارضی و کشاورز اسماً یک فرد هستند تثبیت قیمت زمین توسط قرض‌های رهنی از این پروسه جلوگیری می‌کند. در این نقاط کشاورزان مجبورند با سرعتی بیشتر نسبت به نظام اجاره‌ای وسیله‌ای برای کاهش هزینه‌های تولیدی خود جست‌وجو کنند؛ و آنها وسیله‌ای را پیدا می‌کنند که بیشتر توسط نظام بهره‌برداری شخصی خود مالک ارضی تشویق می‌شود تا نظام اجاره‌ای، زیرا در نظام اول تعداد کشاورزان یک منطقه ثابت است و در نتیجه عملکرد مشترک آنها کمتر در معرض وقفه‌های زیان‌آور واقع می‌شود.

همان‌طور که می‌دانیم محصولات کشاورزی اغلب ارزش ویژه ضعیفی دارند، به‌طوری‌که امکان استفاده سودآور از آنها به‌عنوان کالا غالباً به دایره کوچکی محدود می‌شود. اگر محصول مورد نظر نه به شکل خالص، بلکه به شکل محصولی که بر روی آن کار صورت گرفته است حمل شود - وسایل حمل‌ونقل را ثابت فرض می‌کنیم - این دایره می‌تواند به شدت گسترش یابد.

ارقام جدولی متعلق به سته‌گاست، که چندین بار از او نقل قول کرده‌ایم، این واقعیت را به شکلی قابل درک نشان می‌دهند. هزینه‌های حمل‌ونقل، محاسبه‌شده بر اساس ارزش کالا، به این شرح هستند: (ر.ک. جدول صفحه بعد)

بسیاری از محصولات صنایع غذایی، علاوه بر دارا بودن ارزش ویژه بالا از امتیاز دیگری نیز برخوردارند: این محصولات دوام‌شان از محصولات خاک بیشتر است؛ مثلاً کره، پنیر، کنسروهای گوشت، سبزی، میوه و غیره.

حمل و نقل توسط		قیمت بازار برای هر کنتال	نوع کالا
خط آهن، ۲/۵ فنیگ برای هر کنتال در مایل	جاده، ۱۵ فنیگ برای هر کنتال در مایل		
٪۲/۵۰	٪۱۵/۰۰	۱/۰۰ مارک	- چغندر
٪۰/۰۷	٪۰/۴۳	• ۸۵/۰۰	- شکر
٪۱/۶۶	٪۱۰/۰۰	• ۱/۵۰	- سیب زمینی
٪۰/۱۲	٪۰/۷۵	• ۲۰/۰۰	- مشروب
٪۰/۲۵	٪۰/۲۵	• ۲۰/۰۰	- حیوانات زنده
٪۰/۰۰۰۴	٪۰/۰۳	• ۶۰۰/۰۰	- گوشت

بسیاری از صنایع کشاورزی، علاوه بر این، از امتیاز مهم دیگری نیز برخوردارند: محصول ساخته شده دارای هیچ‌گونه عنصر معدنی لازم برای حفظ حاصلخیزی خاک نیست (یا این مقدار بسیار کم است). صادرات این محصولات هیچ‌چیز مهمی را از خاک نمی‌گیرد. برعکس، ضایعات این کارخانه‌ها دارای موادی هستند که یا مستقیماً یا به‌عنوان علوفه نوعی کود عالی به وجود می‌آورند که باعث تقویت زمین می‌گردد. این موضوع به‌خصوص در مورد تقطیر عرق سیب‌زمینی و تهیه قند از چغندر صحت دارد. تفاله‌های این مواد، که به‌عنوان علوفه و کود مورد استفاده قرار می‌گیرند، به‌شدت به توسعه تولید غلات و پرورش دام کمک کردند و در نقاطی که استقرار یافتند به پایه‌های اجتناب‌ناپذیر یک بهره‌برداری متمرکز علمی تبدیل شدند.

اضافه کنیم که صنایع کشاورزی در ایام زمستان برای انسان‌ها و حیوانات بارکش نوعی اشتغال به وجود می‌آورند. این اشتغال در نقاطی ایجاد می‌شود که به سبب وجود ماشین‌بخار کارخانه، نیروی محرکه بیشتری برای بهره‌برداری کشاورزی (برای خرمن‌کوب، ماشین‌های تصفیه، آسیاب‌ها، پمپ، اره و غیره) در دسترس است و این امر به‌خصوص در شرایطی که نیروی برق در کشاورزی استفاده وسیعی پیدا کند و ماشین‌بخار نیز گاوآهن، خرمن‌کوب، واگن‌های خط‌آهن روستایی برای حمل کود و دروگر را به کار اندازد از اهمیت بیشتری برخوردار است.

همه این عوامل از همان ابتدا باعث گردیدند تا کشاورزان مناطق بسیاری که در آنجا شرایط اولیه مساعد بود، خواستار ایجاد تأسیسات صنعتی در زمین‌های خود باشند تا بر روی محصولات خام خود کارهایی انجام دهند. این تمایل به‌ویژه توسط رقابت مواد وارد شده از خارج اروپا، که باعث پایین آمدن قیمت مواد خام و کاهش بهره مالکانه می‌شد، تحریک گردید؛ اکنون بیش از پیش ضرورت داشت تا آنچه را که به‌عنوان کشاورز یا مالک ارضی از دست می‌دادند، به‌عنوان صاحب صنعت به دست آورند، یعنی کاهش بهره مالکانه را از طریق سود صنعتی رو به افزایش جبران کنند، و از یک ماده خام ارزان قیمت محصولی ساخته شده به دست آورند، و غیره.

در اینجا نیز، مانند هر پیشرفت اقتصادی در زمان ما، واحدهای بزرگ‌اند که نمونه قرار می‌گیرند و از نوآوری حداکثر امتیاز را نصیب خود می‌سازند.

یک واحد کوچک معمولاً نه دارای سرمایه کافی است و نه به اندازه کافی مواد خام تولید می‌کند تا بتوان فقط برای آن تأسیسات صنعتی ایجاد نمود؛ و کشاورزان کوچک در جریان پیشرفت‌های تکنیکی و احتیاجات بازار بین‌المللی از کشاورزان بزرگ و سرمایه‌داران کندتر و محافظه‌کارترند. مالکان بزرگ ارضی و به‌خصوص مالکان لاتیفوندیوم‌ها اولین افرادی بودند که بهره‌برداری‌های بزرگ صنعتی را در املاک خود ایجاد کردند؛ و در کنار آنها سرمایه‌داران بودند که مؤسسات صنایع کشاورزی را ایجاد و برای تولید مواد اولیه مورد احتیاج خود زمین را خریداری کردند. در کنار کارخانه‌های تقطیر و کارخانه‌های قند شاهد پیدایش کارخانه‌های نشاسته‌سازی و آبجوسازی هستیم. البته کارخانه آبجوسازی در سطح محدود تأسیس می‌شود، زیرا تولید آبجو تقریباً همیشه به صورت یک صنعت شهری امتیازات بیشتری دارد؛ مواد اولیه آبجوسازی، بخشی دارای همان ارزش ویژه محصول (جو) و بخشی دارای ارزش بیشتری نسبت به محصول است (رازک)، و آسان‌تر از خود محصول قابل حمل و نقل است. اضافه کنیم که جو مخصوص آبجو و رازک تنها در مناطق معینی گل می‌دهند. علاوه بر این صنایع کشاورزی ذکر شده، ما شاهد پیدایش لسنیات‌سازی‌ها، کارخانجات کنسرو سبزی، میوه، شیر و غیره هستیم.

یکی از امتیازات بزرگ لاتیفوندیوم‌ها بر واحدهای کوچک امکان پیوند کامل و بارور میان صنعت و کشاورزی است و این امتیاز در نقاطی که لاتیفوندیوم‌ها نه تنها مواد اولیه صنایع، بلکه نیروی محرکه آنها را نیز تأمین می‌کنند (نیروی هیدرولیک، چوب درختان جنگلی و زغال‌سنگ) از اهمیت بیشتری برخوردار است. در اینجا چقدر در هزینه‌های حمل و نقل صرفه‌جویی می‌شود؛ هزینه‌هایی که هر نوع تجارتی به آنها احتیاج دارد!

در مقابل نمایش موفقیت‌های کسب شده توسط این صنایع کشاورزی، واحدهای کوچک تشویق شدند تا همان امتیازات را به دست آورند. به نظر می‌رسد بهترین وسیله برای آنها تعاونی باشد: راه توسط چند بهره‌برداری بسیار بزرگ سرمایه‌داری هموار شده بود، این واحدها آن قدر بزرگ بودند که زمین خودشان قادر به تأمین کلیه مواد اولیه مورد نیاز آنها نبود و به دنبال آن مجبور شدند با تعداد زیادی کشاورز مجاور خود قراردادهایی برای به دست آوردن مواد اولیه مورد نیاز منعقد نمایند. خود بهره‌برداری یک شرکت سهامی بود، و کافی بود کشاورزان تأمین‌کننده مواد اولیه این سهام را به دست آورند تا بتوانیم خودمان را در مقابل یک تعاونی کامل احساس کنیم.

این تعاونی‌ها به‌خصوص در آلمان به سرعت رو به رشد نهادند. تعداد تعاونی‌های کشاورزی (بدون در نظر گرفتن صندوق‌های قرض، خرید و فروش) به این شرح هستند: (ر.ک. جدول صفحه بعد) این تعاونی‌های اخیر اغلب در زمینه تقطیر، آسیاب‌کردن، نانوائی، انبار شراب و غیره فعالیت دارند.

۱۸۹۷	۱۸۹۴	۱۸۹۲	۱۸۹۱	
۱۵۷۴	۱۳۹۷	۸۶۹	۷۲۹	- تعاونی‌های شیر
۴۸۴	۲۷۳	۱۵۰	۱۳۱	- سایر تعاونی‌ها

به هیچ وجه شک نداریم این نهضت تعاونی، که تنها در آغاز راه است، نتایج قابل ملاحظه‌ای به وجود آورده و تحولی ریشه‌ای در وضعیت کشاورزی ایجاد خواهد کرد.

اگرچه بعضی از آن به عنوان مرحله‌ای از سوسیالیسم در محدوده کشاورزی یاد می‌کنند - بنابراین می‌توان مراحل دیگری را نیز در بقیه مراتع اشتراکی قرون وسطایی مشاهده کرد - و برخی دیگر آن را وسیله‌ای برای حفظ یک طبقه دهقان مستقل و قدرتمند می‌دانند، اما هیچ‌کدام از این دو نظر مورد تأیید ما نیست.

خصوصیت سوسیالیسم جدید عبارت است از تصرف وسایل تولید به وسیله طبقه کارگر و به دنبال آن در یک جامعه سوسیالیستی توسط کل جامعه. یک شرکت تعاونی تولیدی برای اینکه بتواند مرحله‌ای در مسیر منتهی به سوسیالیسم محسوب شود باید اجتماعی از تولیدکنندگانی باشد که در عین حال خصوصیت صاحبان وسایل تولید را دارا باشند. یکی از مهم‌ترین ایرادهای دیدگاهی که طبق آن تعاونی‌های کارگری تولیدی که امروزه وجود دارند مرحله‌ای به سوی سوسیالیسم‌اند این است که در جامعه سرمایه‌داری، در یک تعاونی تولیدی پر رونق دیر یا زود شرکای تعاونی شروع به استخدام کارگران مزدبگیر می‌نمایند؛ کارگرانی که هیچ‌گونه سهمی در مالکیت بر وسایل تولید ندارند و توسط اعضای تعاونی مورد استثمار قرار می‌گیرند. در نتیجه در اجتماع جدید، در هر تعاونی تولیدی پر رونق، یعنی زمانی که گسترش می‌یابد و به یک مؤسسه سرمایه‌داری مبدل می‌شود، این گرایش توسعه می‌یابد.

آنچه در تعاونی‌های ایجاد شده توسط کارگران مزدبگیر در ابتدا تنها یک گرایش صرف است در تعاونی‌های تولید کشاورزی، که در اینجا مورد نظرند، از همان آغاز یک اساس معین است. کارگران یک کارخانه قند، تقطیر، شیر، کنسرو و آسیاب، شرکای یک تعاونی نیستند، بلکه افرادی هستند که توسط آنها به کار گرفته و استثمار می‌شوند. امتیازی که از تعاونی‌ها نصیب کشاورزان می‌شود، غیر از صرفه‌جویی در هزینه‌های حمل و نقل و تجارت، به دست آوردن سود سرمایه است. این نوع تعاونی تولید کشاورزی - تا امروز نوع دیگری نبوده است - مرحله‌ای است به سوی سرمایه‌داری و نه در جهت سوسیالیسم.

اکنون چگونه می‌توان تعاونی را وسیله‌ای نجات‌بخش برای دهقانان خرده‌پا محسوب کرد؟ قبل از هر چیز باید توجه داشت که تعاونی برای مالک یک زمین کوچک، دهقان پرولتری، یعنی کسی که بیش از همه به کمک احتیاج دارد، قابل دسترسی نیست. زیرا یک بهره‌برداری صنعتی به پول احتیاج دارد و این همان چیزی است که این قبیل دهقانان فاقد آن‌اند؛ از سوی دیگر نیز معمولاً در شرایطی

نیستند که بتوانند مواد اولیه لازم برای بهره‌برداری را در حد کافی تأمین کنند. برای طبقه متوسط است که تعاونی می‌تواند ارزشمند باشد.

ولی در اینجا نیز بهره‌برداری‌های بزرگ امتیازات قابل ملاحظه‌ای بر بهره‌برداری‌های کوچک دارند. مالک ارضی بزرگ هنگامی که به اندازه کافی پول دارد در استقرار یک بهره‌برداری صنعتی سودمند با مانع مواجه نمی‌شود؛ برعکس در ایجاد تعاونی چه مشکلاتی که به وجود نمی‌آیند در نزد مالک ارضی بزرگ، تطبیق بهره‌برداری کشاورزی با احتیاجات بهره‌برداری صنعتی به خودی خود صورت می‌گیرد، حال آنکه فراخواندن کشاورزان کوچک به عرضه منظم محصولات خام یک‌دست چقدر دشوار است.

بهره‌برداری بزرگ در کشاورزی، بیشتر به احتیاجات صنایع بزرگ کشاورزی پاسخ می‌گویند. اغلب در شرایطی که صنایع بزرگ یک واحد کشاورزی بزرگ از این‌گونه را در اختیار ندارند اقدام به ایجاد آن می‌کنند. تولید قند، این نمونه کلاسیک در زمینه صنایع بزرگ کشاورزی، در سطح وسیعی به توسعه واحدهای بزرگ در کشاورزی کمک کرده است. از سوی دیگر، پاشه^۱ چنین عنوان می‌کند که یکی از دلایلی که از توسعه صنعت قند در جنوب آلمان، در بسیاری از نقاط فرانسه و در شمال ایتالیا جلوگیری می‌کند، قطعه‌قطعه بودن املاک ارضی این مناطق است.

در مقاله‌ای^۲ دربارهٔ قندسازی‌های آلمانی در آمریکا توسط دکتر اینه^۳، نویسنده از «ساختن قند به شیوه‌ای علمی و ارزان در برخی از نقاط پروس غربی صحبت می‌کند؛ نقاطی که مالکان املاک بزرگ قندسازی‌هایی ایجاد نموده‌اند و بدون اینکه نگران قابلیت‌های متغیر و غالباً نامربوط دهقانان خرده‌پا و تولیدکنندگان کوچک چغندر باشند از چغندرهایی که در زمین‌های خودشان (توسط کارگران خودشان) کاشته‌اند این واحدها را تغذیه می‌کنند. همان‌طور که مالکان بزرگ کشتزارهای لوئیزیانا، در مورد کارخانه‌های قند مستعمراتی خود عمل می‌کنند.»

بسیاری از صنایع کشاورزی امتیازات به‌خصوصی را برای واحدهای کشاورزی بزرگ تضمین می‌کنند.

اگر یک کارخانه تقطیر جزء یک ملک مهم باشد، ضایعات این کارخانه بدون کم‌وکاست به ملک باز می‌گردند و بهره‌برداری از ملک به شکلی دائمی بهبود می‌یابد. ولی در شرایطی که سبب‌زمینی‌ها به علت دشواری حمل و نقل به کارخانه‌های تقطیر در نقاط مختلف برده می‌شوند وضع فرق می‌کند. «به کار بردن این ضایعات، که از میزان زیاد آبی که در بردارند ناشی می‌شوند، به‌عنوان کود در شرایطی اقتصادی و سودمند است که در همان ملکی که کارخانه واقع شده است مورد استفاده قرار گیرند. اگر املاک دیگری نیز برای کارخانه سبب‌زمینی بفرستند، خاک ملکی که کارخانه در آن واقع شده است به قیمت تضعیف خاک املاک دیگر تقویت می‌شود، زیرا عناصر مقوی خاک که در سبب‌زمینی جذب

شده‌اند اغلب اوقات دیگر به نقطه اولیه خود برنمی‌گردند.^۱ طبق جدول سته‌گاست، که اکنون آن را به‌خوبی می‌شناسیم، هزینه حمل‌ونقل ضایعات به دست آمده از تقطیر، برای هر کنتال در هر مایل در جاده، ۳۰٪ ارزش‌شان تمام می‌شود؛ این رقم در مورد سیب‌زمینی فقط ۱۰٪ است. در مورد تعاونی‌های تقطیر، خاک املاک مجاور کارخانه‌های تقطیر قوی می‌شود ولی خاک املاک دیگر فرسوده می‌گردد.

در مورد کارخانه‌های قند نیز این امر صادق است.

در کنار کشاورز بزرگ، سرمایه‌دار بزرگ است که در بسیاری از صنایع از امتیازات ناشی از پیوند نزدیک کشاورزی و صنعت سود می‌برد و بیش از همه بهره‌مند می‌شود.

در آخرین کنگره تعاونی‌های کشاورزی آلمان که در درسدن تشکیل شد، کشاورزان به ایجاد تعاونی‌های نانوائی و آردسازی، بسیار تشویق شدند. واحدهای کشاورزی کوچک، که اغلب بسیار عقب‌افتاده بودند و تا آن زمان دوام آورده بودند، می‌بایستی نه تنها به خاطر امتیازات قابل ملاحظه برای اعضای‌شان، بلکه برای کل جامعه جای خود را به بهره‌برداری‌های بزرگ تعاونی می‌سپردند.

ایدهٔ بالا بردن موقعیت بهره‌برداری کوچک در کشاورزی از طریق اعطای امتیازات بهره‌برداری‌های بزرگ به آن در نانوائی و آسیابانی مسلماً ایده‌ای زیباست، لاقبل برای کشاورزان کوچک. این ایده برای نانواها و آسیابان‌های جزء چندان زیبایی ندارد. بهره‌برداری کوچک از طریق سلب مالکیت از بهره‌برداری‌های کوچک نجات پیدا می‌کند. ولی این امر برای کشاورزان، همان‌طور که خودشان عقیده دارند، ناراحتی ایجاد نمی‌کند. با این همه اگر اتحاد آسیاب‌ها، نانوائی‌ها و کشاورزی در یک دست واقعاً چنان امتیازاتی را که گفته می‌شود به وجود آورد - و ما در این مورد هیچ‌گونه شکمی نداریم - تعاونی‌های دهقانان خرده‌پا با وظایف سنگین و سرمایه‌های ناچیز نخواهند بود که از این امتیازات بهره‌مند می‌شوند، بلکه آسیاب‌های بزرگ مجهز به نیروی بخار با سرمایه‌های قوی بیش از همه از این امتیازات سود خواهند برد. قبل از آنکه کشاورزان خرده‌پا بر آسیاب‌های بزرگ مسلط شوند آسیاب‌های بزرگ بر کشاورزان خرده‌پا و نانواها مسلط می‌شوند.

روابط موجود میان دهقان و آسیاب‌های بزرگ مجهز به نیروی بخار با خواندن نامهٔ زیر روشن می‌شود؛ نامه‌ای که در منطقهٔ زیر کشت غلات واقع در باویر علیا نوشته شده و در تابستان ۱۸۹۷ به موضوع عمدهٔ مطبوعات آلمان تبدیل شده بود:

«دو آسیاب مجهز به نیروی بخار بر تمام منطقه تسلط دارند (تا مسافتی برابر ۷ ساعت). دهقانان کاملاً در چنگ آنها قرار دارند. شنبه‌ها در شهر کوچک بازار غلات به راه است، ولی تنها جو دوسر به آنجا حمل می‌شود. دهقانان به‌هیچ‌وجه این خطر را نمی‌کنند که گندم و گندم سفید را به این بازار بفرستند، زیرا دو آسیاب تنها خریداران این دو محصول‌اند و هرکس به جای تحویل این محصولات به آنها راهی بازار شود لاقبل ۱۰ فینگ برای هر کنتال جریمه می‌شود. فروش آزاد غلات کاملاً

۱. کرافت، بهره‌برداری‌های نمونه، ص ۱۰۱.

متوقف گردیده است؛ دهقان بایستی کالاهایش را بیاورد، سخن نگوید و صبر کند تا مقداری که به وی پرداخت می‌شود اعلام گردد. اگر قیمت را رد کند به وی گفته خواهد شد: برو پی کارت، زیرا همین الآن ۱۰۰۰ کنتال گندم مجاری دریافت کردیم.»

ولی اگر در زمینه صنعتی کردن کشاورزی، همانند زمینه‌های دیگر، واحد بزرگ دارای یک رشته امتیازات بر واحد کوچک است، این به هیچ وجه به این معنی نیست که واحد کوچک قادر نباشد از تنها شکل صنعت بزرگ کشاورزی که در دسترس وی قرار دارد، یعنی از تعاونی تولید کشاورزی، امتیازات گوناگون و قابل ملاحظه‌ای به دست آورد. در نقاطی که این تعاونی با موفقیت به وجود می‌آید، از دهقان یک سرمایه‌دار می‌سازد و به وی اجازه می‌دهد با محصول بهره‌برداری سرمایه‌داری‌اش، بهره‌برداری کشاورزی خود را غنی‌تر کند و به آن شکلی علمی‌تر دهد و باعث ارتقای آن گردد.

تنها سؤالی که باقی می‌ماند این است که این نیروی معجزه‌گر که در یک لحظه از دهقان در حال سقوط در پرولتاریا یک سرمایه‌دار می‌سازد تا چه مدت طول خواهد کشید.

اولین نتیجه تعاونی همان چیزی است که در مورد دهقانی که به صورت تأمین‌کننده مواد یک کارخانه خارجی درمی‌آید مشاهده می‌شود: او باید واحد کشاورزی خود را با احتیاجات کارخانه تطبیق دهد. کارخانه قند به کشاورز نوع بذر و روش کوددهی را تجویز می‌نماید؛ کارخانه شیر در مورد نوع علوفه مورد استفاده، ساعتی که باید دوشیدن انجام شود، و بعضی اوقات حتی در مورد نوع گاو که باید نگهداری شود نظر می‌دهد.

«در گذشته از دادن هر گونه کود با ازت بالا وحشت داشتند. به این دلیل که برای مقدار قند چغندر زیان‌آور محسوب می‌شد؛ و نیز اغلب اوقات کارخانجات خواهان نسبت یک به دو رابطه میان ازت و اسیدفسفریک هستند و دادن نترات سدیم پای گیاه و نیز کاشتن چغندر در کود تازه را کاملاً قدغن می‌کنند. از این تجویزات تنها ممنوعیت کود دادن پای درخت و نیز کشت در کودی که بعد از نوئل به روستا آورده شده حفظ شده است. برعکس، نسبت ازت به اسیدفسفریک بدون وقفه تغییر یافته و همیشه در جهت ازدیاد ازت بوده است، و با وجود اینکه هنوز امروزه برخی کارخانه‌ها، نسبت دو به سه یا سه به چهار را درخواست می‌کنند ولی اکثریت آنها نسبت یک به یک را خواهان‌اند.»^۱

این تجویزات در نقاطی که کشاورزی خودش را کاملاً با صنعت قند تطبیق داده ضروری است. اشتراک^۲، در نوشته‌اش به نام تشکیل، سازماندهی، و بهره‌برداری از تعاونی‌های لبنی^۳ الگویی از مقررات فروش تعاونی‌های شیر را ارائه می‌دهد. در پاراگراف ۴ آن چنین می‌گوید: «در این پاراگراف بایستی کلیه تجویزات در زمینه علوفه گاوهای شیری را پیدا کرد، چه در مورد فروش شیر تازه و چه

۱. کرگر، سنت‌های ساکسون، ص ۱۴.

2. Streckel

3. la Fondation, l'organisation et l'exploitation des laiteries coopératives

درباره تولید شیر برای بچه‌های کوچک. تجویزات برای نوع علوفه مصرف شده اکیداً اجتناب‌ناپذیر است.

«ممکن است در برخی کارخانه‌های تعاونی نیز بعضی تجویزات در زمینه علوفه داده شود و به خصوص استفاده از علوفه‌هایی که بر طعم و غلظت کره تأثیر می‌گذارند محدود گردد.

۵. پاراگراف ۵. ساعات دوشیدن شیر باید به نحوی تنظیم شود که شیر را بتوان بلافاصله از اصطبل به تعاونی فرستاد، و غیره.

۶. پاراگراف ۶. در هنگام دوشیدن، باید مقررات نظافت را به کامل‌ترین شکل رعایت کرد و غیره.

۷. پاراگراف ۷. اعضای هیئت نظارت (و افراد کمیته) در هر زمانی بدون اعلام قبلی حق دارند که

نزد اعضای مختلف تعاونی از اصطبل‌ها و اماکن مخصوص نگهداری شیر بازدید به عمل آورند. آنها

می‌توانند در جریان دوشیدن حضور داشته باشند و نمونه‌هایی از شیر دوشیده شده را درخواست

کنند. افراد مورد اعتماد اجازه دارند که از اعضا یا جانشین‌های آنها دقیق‌ترین اطلاعات را در مورد

علوفه داده شده به حیوانات، نحوه نگهداری آنها و مسائلی نظیر آن درخواست نمایند.^۱

۸. در دانمارک، تعاونی‌های شیر برای حفظ یکدست بودن کیفیت محصول، نداشتن طعم

نامطلوب و تولید منظم در طول زمستان، دستوریهایی در زمینه نوع خوراک و نگهداری گاوهای

شیری صادر می‌کردند.^۲

بنابراین، دهقان دیگر ارباب مزرعه‌اش باقی نمی‌ماند؛ مزرعه وی به ضمیمه‌ای از بهره‌برداری

صنعتی تبدیل می‌شود که با توجه به احتیاجات آن بایستی خودش را تنظیم کند. دهقان به یک کارگر

نیمه‌وقت کارخانه تبدیل می‌شود.

اغلب از نظر تکنیکی نیز به بهره‌برداری صنعتی وابسته می‌شود. به این دلیل که این واحد

صنعتی، همان‌طور که دیدیم، علوفه و کود در اختیار وی قرار می‌دهد.

علاوه بر این وابستگی تکنیکی، یک وابستگی اقتصادی خالص نیز برای دهقان در مقابل تعاونی

به وجود می‌آید. تعاونی نه تنها وسایلی برای بهبود واحد کشاورزی‌اش در اختیار وی قرار می‌دهد تا

بتواند کمبودهای خود را جبران نماید، بلکه در شرایطی که مزرعه‌اش خودش را با احتیاجات آن

تطبیق می‌دهد به صورت تنها خریدار کالاهای تولید شده توسط دهقان مزبور درمی‌آید. واحد

کشاورزی، دیگر بدون واحد صنعتی نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ واحد صنعتی به صورت پایه و

بنیاد واحد کشاورزی درمی‌آید و انهدام این پایه باعث نابودی واحد کشاورزی خواهد شد.

چنین انهدامی به سادگی صورت می‌گیرد.

هر قدر سود یک صنعت کشاورزی بیشتر باشد، مقدار سرمایه‌ای که به سوی آن سرازیر می‌شود

زیادتر خواهد بود. امروزه سودهای سرشار تنها توسط بهره‌برداری‌هایی تولید می‌شوند که به علت

۱. همان‌جا، صص ۱۰۲-۱۰۴، همچنین مقایسه شود با ص ۴۰.
 ۲. گزارش کمیسیون کشاورزی پارلمان انگلستان، سال ۱۸۹۷، ص ۱۲۶.

اهمیت سرمایه‌شان، که از متوسط بسیار بیشتر است، قادرند چه از نظر تکنیکی و چه از نظر تجارتي هر گونه رقابتي را با شکست مواجه کنند. چنین سودهایی تنها در عرصه‌هایی تحقق پذیرند که به علت ماهیت‌شان یا به علت شرایط ویژه، جنبه انحصاری پیدا کرده‌اند، یا بالاخره در عرصه‌هایی که به علت انقلاب تکنیکی یا اقتصادی، به تازگی ایجاد شده یا لاقابل به تازگی به روی بهره‌برداری‌های سرمایه‌داری باز شده‌اند؛ مثلاً امروزه در محدوده الکتروتکنیک. ولی سودهای سرشار نوع اخیر مدتی طولانی دوام نخواهند داشت؛ عرصه تازه کشف شده به زودی اشباع می‌شود و دائماً محصول اضافی به وجود می‌آورد. پیش‌قراولان سرشیر را به چنگ می‌آورند ولی برای سایرین تنها شیر بدون چربی باقی می‌ماند، و در برخی شرایط حتی آن هم باقی نمی‌ماند.

در مورد صنعت کشاورزی نیز مالک بزرگ، به‌خصوص اگر سرمایه‌دار باشد، بر خرده‌مالک و تعاونی‌هایش برتری دارد. او پرتحرک‌تر، جسورتر و زیرک‌تر است و سریع‌تر از خرده‌مالک تصمیم می‌گیرد؛ او در موقعیتی که شرایط لازم فراهم شده و هنوز به صرفه باشد با سرعت بیشتری قادر به ایجاد یک صنعت کشاورزی است.

برای هر صنعت کشاورزی، همانند هر صنعت دیگر، دیر یا زود زمانی فرا خواهد رسید که صنعت مزبور با اضافه‌هزینه مواجه می‌شود، به قیمت‌ها فشار می‌آید، رقابت خرابی خود را به بار می‌آورد، ضعیف‌ترها حذف می‌شوند و بالاخره بحران‌های موقت، که بعضی از آنها عمومی هستند و با جریان‌های عمومی جهش و بحران اقتصادی مطابقت دارند و بعضی دیگر بحران‌هایی ویژه‌اند که از تحولات به‌خصوص تکنیکی، اقتصادی یا قانون‌گذاری ناشی می‌شوند، شاخه صنعتی مورد نظر را به لرزه درمی‌آورند.

هر اندازه قدرت دولت در این زمینه مداخله کند و هر قدر منافع کشاورزی را به قیمت صدمه به کل جمعیت تأمین نماید آن لحظه زودتر فرا خواهد رسید. صنعت اروپا در زمینه مشروبات و قند به‌خوبی روشنگر این امر است. این صنایع به شدیدترین وجه در آلمان، اتریش، روسیه و فرانسه، از طریق هر گونه امتیاز تشویق و تحریک شدند، به‌خصوص در زمینه تشویق صادرات که به شکل دریافت مجدد مالیات‌های پرداخت شده ظاهر می‌گردید.

از سال ۱۸۷۲ تا ۱۸۸۱، در قلمرو مالیاتی امپراتوری آلمان تعداد کارخانه‌های تقطیری که از مواد آردی یا تفاله قند استفاده می‌کردند از ۷۰۱۱ عدد تنها به ۷۲۸۰ عدد رسید، ولی تعداد کارخانه‌های تقطیری که بیش از ۱۵,۰۰۰ مازک مالیات بر مشروب می‌پرداختند از ۷۸۹ عدد به ۱۴۹۲ عدد رسید؛ یعنی تقریباً دو برابر شد.

از سال ۱۸۸۰ - ۱۸۸۱ تا سال ۱۸۸۵ - ۱۸۸۶ مقدار سیب‌زمینی استفاده شده برای تولید مشروب از ۱,۹۸۲,۰۰۰ تن به ۳,۰۸۷,۰۰۰ تن رسید.

نتیجه این جهش چشمگیر بحرانی بود که در سال ۱۸۸۴ آغاز شد. مسلماً این بحران چنان تأثیر بی‌واسطه‌ای برجانهاد که رژیم بیسمارک مجبور به کمک به صنعت نیازمند گردید. این رژیم بالاخره موفق شد قانون مالیاتی ۱۸۸۷ را به تصویب برساند. طبق این قانون، کارخانه‌های تقطیر سالانه